

داستان ترکنازان هند

بلندی است میان بلخ و مرو در خاوری هرات و
 بزنی کوهستان هندوکش که راهی بر بیرون نداشت
 مگر از یک تنگنای دشوار گزار و آباد بود بیک تپه
 افغان که سور نام داشتند اکنون جای شگفتی است که
 پاره نوشته اند آن کشور در سال یک صد و یازده بدست
 سرداران لشکر نازی کشاده شد و مردمش بدست آنها
 بکیش محمدی درآمد و بسیاری نگاشته اند که چون محمود
 بفریب جنگ و گریز آن گروه را از نشیمن هتوار خود بیرون
 کشید و بکشور آنها دست یافت سردار آنها را که محمد سوری
 نام داشت گرفتار کرده آن مردم بدگنش بیگانه کیش را
 بزور شمشیر براه محمدی در آورد دانسته نمی شود
 که اگر آن گروه بیگانه کیش بودند سردار ایشان نام
 خود را محمد سوری از کجا یافته بود و اگر از پیش مسلمان

غزویان محمود

شده بودند محمود یگناهی چرا آن گروه آن مایه ستم
 روا داشت که سردار ایشان محمود سوری یا محمد پور سوری
 نگین زهر آلودی که داشت از قنار اندوه بکاید و
 ببرد در جامیک کشور غرجهان را از شار که گرفتار
 سپه کشان او گردیده بدرگاه آورده شده بود از آن روی
 که بیگانه گیش نبود بزر بخرد تا بیداد بر مسلمان نرفته
 باشد پس اگر گرفتن غرجهان در همان سال یا
 سال دیگر بوده جنبش محمود را بغور می توان ناگزیری
 شمرد یا خواهش هنگامی بدینگونه که گرفتن و داشتن
 آن کشور از بیم دستبرد غوریان دشوار بیند یا آنکه
 جای استواری برای بند کردن ابوالفتح لودهی
 جز آن سراف نداشته چه آنچه در آن سخنی نیست
 این است که محمود تا غور را بدست آورد در دم ملتانی

داستان ترکنازان هند

رفت و ابوالفتح را گرفته در آنجا فرستاد و او را
 در همانجا در بند بنهاد تا بمرد و محمد سوری فرمانده
 غور همان محمد است که زاده گان او خانه نغزین را
 پس از آن زیروزبر ساختند و درین هم گفتگویی
 نیست که غرجهستان پس از کشاون غور بدست
 سرداران محمود باز شد و از داشتن آن هر دو جای
 بسی کارهای خراسان و ترکستان آسانی انجام پذیرفت

تاخت هفتم

در تهنیسر که نزدیکی رود جنا افتاده بتکده بسیار
 باستان بزرگی بوده پر از بتهایی بسیار و بتی بزرگتر
 از همه در آن برپای بوده جکسوم نام آراسته بگوهرهای
 گوناگون و بدانست هندوان همراه جهان هستی
 پذیرفت آن بتخانه را خانه خدای دانسته همیشه بر آن

غزنویان محسود

نماز و استئذان بوسی پاکدامنان هندو هزار بار فرسخ راه
 پیموده خود را بر آن جایگاه پاک میرسانیدند و از آن روی
 که همواره همه توانگران آن گروه مکره با دست تهنیت
 آن ینموده اند آن بتکده بزرگ انباری گشته بود
 پر از سیم و زر و کانی پر از هرگونه زیور و گوهر
 چون چگونگی آنها را بیانه تحت محمود گزارش نمودند در
 سال چهارم و دو تازی و یک هزار و یازده ^{۵۲۰} _{۵۲۱}
 فزنی اینک آنها کرد چون گزارش از کشور پنجاب بود
 و با اندیال در دوستی میگرفت به بیم آنکه سبب داد
 ریزر لشکرش گردی بروی پیمانی که با او بسته بود
 بنشیند او را از اینک خود آگهی داد و فرمود که چند
 تن از کار شناسان بارگاه خود را بار دومی گران
 شکوه بفرستد تا همه جا همراه بوده هر سرزمینی که

داستان ترکنازان هند

بسته بکشور اوست و انماینده تا از دستبرد لشکر نغزین
 آسوده ماند اندیپال جز آنکه بفرمان محمود گردن نهد
 چاره ندید بنگداران را فرمان داد که از هرگونه چیزهای
 خوراکی که اردوئی را بدان نیاز افتد همچون گندم
 و برنج و روغن و مانند آنها بشکرگاه محمود فرستاده
 گماشتگان خود را نیز روانه نمایند که لشکریان از چیزی
 تنگی نه کشند دو هزار سوار نیز بسرکردگی برادر خود
 بچاکری فرستاد و از محمود درخواست نمود که چون
 تمانیسر پرستگاه سروشگانی مردم این کشور است اگر چشم
 از تاختن بر آنجا بپوشند و بباچی که هر ساله از راجه
 آنجا رسد بنده فرمایند من نیز بسپاس داری این براد^ر
 هر ساله پنجاه زنجیر پیل با دیگر چیزهای پاکیزه بندگان
 خواهم نمود سلطان پاسخ نامه او نگاشت که درخواه آن

عزویان محمود

مهربان پذیرفت نتواند شد زیرا که جنبش با انگیزه اندیش
 بمایون ماست بشکستن تنها و برانداختن بت پرستی
 از بند و بازیافت پادشاهان آنجهان نه تنها به پادشاهان
 سودهای این جهانی چون این گوی بر وجه تهناسیر سید
 پیکما بسوی راجگان همسایه روان ساخت که محمود
 با سپاهی گران سر ویرانی کشور من دارد اگر شما
 یاری ننمائید من پایداری نتوانم کرد و پس از من شما
 یک یک پامال ترکتازیهای او خواهید شد مگر پیش
 از فرامی شکر بندو محمود با سپاهش بر در تهناسیر سید
 شهر را از مردان جنگی تنی دید دست بیجا بر کشود
 بتانها را ویران نمود بتها را بشکست و بت جک سوم
 را با هر چه اندوخته که در بتانها بود و دوپست هرا
 برده بغزنین برد گویند یکی از سنگهای گرانماییکه

داستانِ ترک‌تازانِ هند

در آن بت‌کده یافتند یاکندهی بود که سنگینی آن ده هزار و هشتصد نخود بود (شست نخود، سنگ یک توله هند است) سلطان خواست که پس از انجام کار تهاجمی دلی را بگیرد مگر بزرگان درگاهش راهش را باین گفتار بزدند که آن کار هنگامی است تواند داد که دل از رگزر اندپال آسوده و پنجاب یکباره زیر فرمان کارگزاران غزنین باشد محمود آنرا پسندیده غزنین بازگشت

پوشش هشتم

در آنروز اندپال برد و پیشش که جیپال دوم پیامیدنش بر جای پدر تخت لاهور برآمد چنین بنماید که از باو جوانی بونی از سرکشی او

عزوبان محمود

به بیستی محمود فرارسید که در سال چهارم و ^{۴۰۴} _{۳۱۱}
 چهار تازی و یک هزار و سیزده فرنگی لشکر بلاهور کشید
 جیپال دوم تخت در درندونه که جای اسموا
 بود پناه گرفت و چون از انبوهی سپاه محمود
 آگهی یافت ترسیده لشکری در درگراشت و
 از رخت و سامان هر چه توانست برداشت و بدره
 کشمیر گریخت محمود در راگرد گرفت و بساز باره کشاکش
 پرداخت کار را بر مردم در تنگ ساخت لشکر اندرون
 زهار خواسته در دست دادند محمود سرداری
 بر آن گماشته خود روی بکشمیر نهاد چون آنجا رسید
 شنید که جیپال دوم بجای دیگر پناهیده پس خواسته
 بسیاری از آنجای نیر بدست آورده بفسنن
 برگشت.

داستان ترکمانان هند

تاختِ نهمین

گویا دره‌های دلکش اندوه فرسا و کریه‌های سربز
خوشنما و مغزای‌های روان افزای آن سرزمین دل
محمورا ربوده بودند یا آنکه چون آنجاگاه مایه نوسیدی
او شده بود از دست یافتن بجیپال دوم

دیگر باره در سال چهار صد و شش تازی و یکزار و
^{۳۰۶}_{۱۰۱۵} پانزده فرنگی بیای کینه‌جویی راه نورد سوی کشمیر

شد و در لاکوت را در میان گرفت و از سامان
شهرکشان آنچه توانست آماده کرده بکار برد مگر کاری
از پیش نبود از یک سو لشکر از کشمیر رسیده و

از هر سوی سختی زمستان سپاهش را فرو گرفت
با آنکه تنگی بارنده‌گی برف راه‌گیر را پر بسته بود باز
جامه جزآن ندید که پای از کارزار پس کشید جنگام

غزویان محمود

بازگشت راه را گم کرد و لشکرش آتاپه سختها کشید
 که در همه زندگی نیازموده بودند یکی از داستان نویسان
 فرنگ مینگارو که در آن لشکرکشی کار شگفتی که از قنار
 محمود پدیدار شد همین بود که با زبان اندک بفرمان
 باز رسید چه بایستی که خودش و همه سپاهش تباه
 شده باشند

تاختِ هم

اگرچه محمود در دو لشکرکشی گذشته جز آنکه کامیاب نشد
 تیرهای اندیشه اش همه بسنگ آمد دوچار آسیب های
 سخت نیز گردید مگر در همان روزها که از کشمیر برگشت
 خوارزم را بخون خواهی شوهر خواهرش که بدست شوهر
 انگیزان کشته شده بود بنفرد و اگرچه در چهار سال
 پیش از آن از خلیفه بغداد خواهرش نموده بود که فرمان

داستان ترکنازانِ هند

بخارا و سمرقند و پاره زمینها را که از خاکِ خراسانست
 بنام او بفرستند و چنین مینماید که یخچر سمرقند فرمان
 دیگر جاها بنام او از بغداد آمده سپرد چاکران او شد
 گرنیز در همان دو سال از آنرومی که ابلیک خان مرد
 بود و پسرش طغان خان بکار تاتارهای ختن میپرداخت
 با آنکه خودش از خوارزم دورتر رفت آن اندازه از
 کشور ترکستان بدیش آمد که خاکِ کشورستانش با
 دریای مازندران پیوست و رود آبی در میان حنا
 روش افتاد با این همه باز اندیشه هند از دلش
 جایی تهی نمیکرد و میخواست در دل هندوستان
 راهی برای خود و بازماندگانش باز نماید از شکر
 ترکستان نیز دلش آسوده نبود پس آنها را بنوید تاراج
 هند همراه گرفته روی بدانجا آورد چون بهرات پید

غزنویان محمود

چند روزی بیارمید پس از آن در پایان سال ۴۰۸
 چهار صد و هشت تازی و یک هزار و هفتاد و ننگی سان یک
 صد هزار سواره و بیست هزار پیاده دیده از هرات کوچ
 کرد و از پیشاور گزشت بکشمیر نزدیک شد و از ای
 آنجا پیشکشهای شایسته نزد او فرستاده به مهربانیه
 شاهانه سرافرازی یافت و بفرمان او با لشکر خود پیشاپ
 اردوی محمود روان شد محمود تا سه ماه همه جا از زیر
 دامنهای کوهستان های برینی راهبانی را بدانانی پیش
 و راهبری خود خود نوردید که هرگز پیوده نشده بود از نزد
 سرشپه های هفت رودخانه ژرفی که در راه او بود
 از جاها تیکه پایاب شان کم می نمود گزشت و چون آن
 جنا تاشد بسوی فرودین برگشته ناگهان خود را بر در
 پامی تحت غنوج رسانید.

داستان ترکنازان هند

غنوج دران روزگار یکی از شهرهای نامور هندوستان
بوده و گرچه در گردو بر آن پای تخت های بسیار بزرگ
میبوده اند مگر از رهگذر آبادانی و توانگری هیچ که ام آنها
با آن همسری نتوانستند نمود با اینهمه راجه آنها که پیش
کوره بود بفروتنی از تاخت و تاز لشکر محمود رهسالی
یافت بدینسان که چون در برابر انبوهی سپاه محمود
تاب ایستادگی در خود ندید بزینهار آمد پاره نوشته اند
که خودش و نزدیکانش همه بکیش محمدی درآمدند
و این باید راست باشد زیرا که محمود او را پناه داد
با او پیمان بست که اگر دشمنی نیز آید او نماید در
تباهی او انبازی خواهد کرد و پس از سه روز بی آنکه بگردد
آسیبی بکشور او رسد روی بمرت نهاد هروت نام
که راجه آنها بود و در اینگاه پیمان سپرده بسوی گنج

غزنویان محمود

نگاهبانان باندازه شست هزار تومان پول و سی رنجر
 پیل پیشکش فرستاده زنهار یافتند از آنجا بدر مهان
 که بر کناره رود جون و نزدیک میرت بود شافت
 راجه آنجا که گل چند میانیدندش از در زنهار در آمده به
 نوازشهای شاهانه برخورد مگر بدبختانه چیزی روی داد
 که هر دو سپاه بهم در او خیزتند راجه سخت زمان
 و فرزندان را و پس از آن خود را بدست خود گشت
 هشتاد پیل و مان با خواسته بسیار بدست یغماگران
 لشکر افتاده از آنجا آهنگ مقرر نمود
 مقرر از انرومی که زاد بوم کرشن بود ایزدی خانه بزرگ
 هندوان بوده و از همه هندوستان مردم براس
 استانه بوسی پرستگاریهای آنجا پنج راههای دور را
 بر خود هموار مینموده اند و از آمد و شد آنها آبادانی آن

داستان ترکمانان هند

شهر بجائی رسیده بود که از تراغریگارش بیرون
 فرزوانی کاخهای کودمان بنیادهای بلند پایه باستان و
 بتخانههای دریای آن شهر که از سنگ و گچ ساخته
 و پر از بتهای زرین و سیمین و سنگین گوهرشان بود
 و در بلندی و استواری بنیاد و نازک کاریهای دره
 دیوار شکفت انگیز ره نوردان باریک بین جهان گردیده بود
 مانند برتری آن شده بود بر دیگر شهرهای آباد نامور و پیشانی
 چنانکه خود محمود در نامه که نصرانده و خزین نوشت مشایخ
 آن را بدینگونه سروده بود که درین شهر هزار کاخ شاهان
 از سنگ سپید ساخته اند همه چون چمن درخت آینه
 استوار و بساز کیش راست اندیشان پایدار اگر
 مانند هر یک از آنها را بخواهند در جای دیگر بسازند با
 کور و پول در دوازدهای دوست سال بکار برند

غزنویان

و بجز اینها آن مایه بت کده برای بلند شکوه آباد است
 که شماره آنها کار آسانی نیست
 محمود دست بتاراج آن شهر برکشود و تا بیت روز
 هر چه بود و نبود همه را بیجا نمود بتها را بفرمان
 او شکستند بتخانها را آلوده ساختند پنج بت از
 زر بود که چشمهای شان را از گوهر سرخ نشاندند بود
 و بر یکی از آنها گوهر نشانی یافتند که سنگینش
 هزار و ششصد نخود بوده و بهمانی که از سیم
 خام ساخته بودند کوچک و بزرگ بیش از یک سه بود
 که چون همه را در هم شکستند یک سه و بیت
 شتر از زر و سیم بار شده اگر چه شهر را آتش
 زدند مگر در دیران نمودن بتخانها و کاخها گفتگویی
 میروید زیرا که پاره نوشته اند از بسکه استوار بودند

داستان ترکنازان هند

نتوانست چنان کند و برخی برآیند که از بس خوش
 ریخت و خوشنما بودند دلش نیامد که دیران شان سازد
 محمود از آنجا سراغ نمود که در آن نزدیکیا بر کنار آبه
 هفت دژ بسیار استوار هستند که راجه آنها باج گزار
 دلی است روی بدانها آورد راجه چون شنید پیشانی
 شده روی به گریز نهاد سلطان بر همه آن دژها
 فراز شده در هر جا چندین بتخانههای کهن به چشمش درآمد
 فرمود تا همه را از هر چه سامان که در آن بود تهنی نمود
 روی سوی دژ منج نهاد آنجاسی پُر بود از مردان جنگی
 محمود آنرا در میان گرفت و رام رفت و آمد را تا پانزده
 روز از درون و برون بر بست و چون نزدیک شد
 که کشاده کرد یکدسته از راجپوتان که نگهبان دژ بودند
 با افراد جنگ بیرون آمده کارزار نمودند تا کشته شدند

غزویان محمد

بازماندگان یا خود را تباہ ساختند یا با زمان و
 فرزندان خود را در خانهای خود سوزاندند که دو چای
 خاری گرفتگی نکردند. محمد گنجینه های آنجا را نیز
 بدست آورده به تنگنا و چندپال شتافت. چندپال
 پیش از آنکه محمد برسد چیزهای گرانبهای خود را برداشته
 با کسان و فرزندان و مردم خاندان خود به بلندیهایی
 آسمان پناه برد. محمد از آنچه برجای مانده بود نگر
 از آنجا به نشیمن چندرامی تخت او تیر پیش از رسیدن
 محمد با اندوخته و گنجینه و یاران خود بکوهرستان گشت
 محمد از آنجا هم هر چه بدست آمد مفت خود دانست
 گویند چندرامی پسیلی داشت در پایان درشتی که در
 همه هندوستان به بی مانندی نامور بوده و پیش از آن
 محمد هر چه کوشیده بود که آن را به بهای بسیار گران

داستانِ ترکتازانِ ہند

بھڑ کامیاب شدہ بود در آنروز اورا دیدند کہ بی
 پیلبان رو بہ لشکرگاہِ محمود می آید اورا گرفتہ نزد محمود
 بردند و او بہ یافتنِ آن پیل شادمانیہا آشکارا نمودہ
 اورا خداواو نام نہادند پس از آن با یغما بیگران
 و پنجاہ و سہ ہزار بردہ و پنجاہ پیل بغزین رفت

یورشِ ہامی یازدہم و

دوازدہم و سیزدہم و چہار دہم

از آغازِ سالِ چہارسد و دوازدہ تازی و یکہزار
 ۱۰۲۱ و بیست و یک قزگی تا پایانِ سالِ چہار
 و چہارہ تازی و یکہزار و بیست و سہ قزگی محمود

چہار یا پنج بار ہندوستان تاخت

نخستین بار کہ تاختِ یازدہمست

چنان شنید کہ نندا راجہ کالنجر کہ بانہوی سپاہ

همه هند انگشت نماست از مسلمان شدن کور با
غنوج بخشم آمده با او سر جنگجوی دارد چنین میباید
که جیپال دوم نیز که پیش از آن چندبار از برابر
لشکر محمود گرنجیه بود باندا در دشمنی محمود یک‌دله
شده بود زیرا که چون محمود بسیاری کوره لشکر هند
کشید جیپال دوم برب آب چون سر راه محمود
گرفت و گرچه چند دسته از لشکر محمود بچالاکى ابراست
گرفته سپاه جیپال را در هم شکستند باز هم تا محمود
بغنوج رسید نندا کوره را کشته بکانهجر برگشته بود
محمود در پی او روان گشت چون باو رسید دید که
باسی و شش هزار سوار و چهل و پنجاه پیاده و
شش صد و چهل پیل آماده کار است با آنکه محمود
از دیدار آن رستاخیز بزرگ و دل واپسی و نبال

داستان ترک‌آزان هند

خود از رگبزر بسیار دوم در اندیشه جنگ نیقاد
 دانسته نگریده که چه رویداد که نندا شبشب از لشکر
 خود پامی پس نهاد و همه سامان خود را در جامی بگذاشت
 زیرا که چون روز شد و محمود بدان آگهی یافت تخت
 فرمود تا از همه سوی رهنمای گمان را بدستهای
 شکر بر بستند و با سودگی هر چه یافت تاراج نمود و
 هیچ چیز ناگولادی بر نخورد میتوان گفت که محمود همیشه
 کج بازی او پی برده تخت کودالهای فیروز او را
 بخاشاک پیش بندی بینباشته پس آزان کار خود را
 با شجام رسانیده گویند از سامان یغما یکی
 پانسد و هشتاد پیل بود آزان نندا که در پیشه نمود
 شده بچنگ محمود افتاد پس آزانجا روسی بقرین نهاد
 دو زمین بار که تخت دوازدهم است

عزت‌نویان محمود

این یورش را پاره نوشته‌اند به‌کشوری بود سرپر
 میان هندوستان و ترکستان که مردم آنجا بت‌پرست
 بودند و ازین آشکار میگرد که باید در دامنه‌های کوهستان
 هندوکش بوده باشد و محمود گرفتن شهرهای آن کشور
 را مایه آسانی کار کشمیر که همسایه لاهور بود شمرده
 زیرا که در همان سال چون دو شهر بزرگ از آنسانان
 بدست خودش و سپه‌دارانش گشوده شد و مردمانش
 بکیش محرم درآمدند در دم از آنجا بکشمیر رفت
 سوئین بار که تاخت دوازدهم است
 چون بکشمیر رسید نخست لوه کوت را در میان گرفت
 و پس از یکماه کوشش بسیار از دست یافتن برانجا
 نومید شده روی از آنجا بر تافته آهنگ لاهور نمود
 چارمین بار که تاخت چاردهم است

داستان ترکنازانِ هند

در همان سال شهرِ لاهور فرود آمد جیپالِ دوم تا بر
 ایستادگی نداشت باجمیر پناهیید محمود لشکریان را برای
 تاخت و تاز بهر گوشه و کنار فرستاده کشورِ پنجاب را
 از سرکشان تهی نمود و از بزرگانِ دربارِ خود فرمانفرمایان
 بدانجاها برگماشت و جایجا لشکریهای آماده بگذاشت
 آن کشور را یکبارگی بقرنین بیفروده روی تختگاهِ خود نهاد
 جنبشِ این بارِ محمود بگونه کشورگیری و زیر دست سازی
 بود نه از شمارِ ترکنازی خاکه پادشاهیِ مسلمانان در خاک
 خاوری آبِ سند از همان روز افتاده پایه فرماندهی
 آن گروه رفته رفته بنیاد گرفت تا آنکه از کل کاری
 لشکریانِ دیگر کاخِ بلند پایه از کشورانی مسلمانان در زمین
 هندوستان برپا شد

یورشِ پانزدهم

عزت‌نویان محمود

در همان سال بار دیگر محمود لشکری آراسته نموده باندیشه
 سرزادون نندا سرآمده بیرون زد و تخت و ژر گوالیارا
 در میان گرفت راجه آنجا بگزانیدن سی پنج زنجیر پیل
 زنهار یافت پس بکالنج شافت نندا نیز از در زینهار
 درآمد و بدادون سه سد زنجیر پیل گردن نهادند خواهان
 اکتی شد سلطان درخواه و پیشکش او را پذیرفت
 نندا پیلان را بی پیلان از در ژر بیرون فرستاد
 ترکان بفرمان محمود آنها را گرفته سوار شدند نندا از فرزند
 و ژر مسید بپیش از سپاه محمود بیشتر گردید چون خدای
 بخش روان بود و در سخن پیوندی دستگاه شگرفی میداشت
 چکامه با بزبان هندی در ستایش محمود سروده نزد او
 فرستاد چون آنرا بفرموده محمود پارسا کردند و او دید
 بر خود بیالید و آن مایه خوشی باو دست داد که فرمان

داستان ترکستانِ ہند

پانزویہ شہر کہ یکی از آنہا کانچر بود با خواستہ بسیار بگوتہ
ارمغان ترو تندا فرستاد او نیز چندین بار افزون آرا
محمود فرستادہ بود از زر و گوہر و چیزهای خوب گرانہا
بدست مردمان بخرد بہ اردوی محمود روان ساخت و
اشتی میان ہر دو برجای مانده سلطان بکشور خود رفت

یورش شانزہم

در آن روز ہا کہ محمود بر سر کشمیر و لاہور بود ترکستان
چشم او را دور دیدہ سرکشی آغاز و دست تاخت و تازہ
بگوشہ و کنار کشور دراز کردہ بودند و کار گزار ہرات
محمود را بدان آگہانیدہ بود کہ او چون از کار لاہور آسودہ
شد آہنگ ترکستان نمود از رود آہی بگزشت
دشت نشینان آنسوی رود را از شورش بیداخت
و پادشاہ ترکستان او را دیدن کردہ پیمان آشتیانہ